

دریافت ۹۵/۱۰/۱۲

تأیید ۹۶/۱/۲۰

مطالعه حوزه معنایی «صَدَّ» و معنی‌شناسی در زمانی و همزمانی «صدید» در قرآن کریم

ابراهیم احمدی*

مرتضی قائمی**

چکیده

یکی از مقوله‌های کلیدی در دانش معنی‌شناسی جهت تعیین معنای دقیق واژگان، مطالعه حوزه‌های معنایی است. از این روش می‌توان برای فهم بهتر قرآن کریم بهره برد. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی، به هدف یافتن واژگان هم‌نشین «صَدَّ» و همچنین تبیین حوزه معنایی «صَدَّ» و معنانشناسی در زمانی و همزمانی واژه «صدید» در قرآن کریم انجام شده است و تلاش نموده به این سؤالات پاسخ دهد که: ۱- واژه «صَدَّ» با کدام حوزه‌های معنایی ارتباط دارد؟ ۲- کدام یک از واژگان مجاور «صَدَّ» در تعیین حوزه معنایی آن نقش برجسته‌تری ایفا می‌نماید؟ ۳- کدام واژگان هم‌نشین در تبیین معنای «صدید» نقش قابل ملاحظه‌ای دارند؟ لذا ارتباط واژه «صَدَّ» با حوزه معنایی کفر، ظلم، نفاق، فسق و ضلالت مطالعه گردید و مشخص گردید کافران، منافقان و ظالمان به عنوان هم‌نشین‌های فاعلی، نقشی تعیین کننده در تبیین حوزه معنایی «صَدَّ» ایفا می‌کنند. کفر از میان این واژگان به عنوان هم‌نشین تقدیمی، نقش چشمگیرتری دارد. در این پژوهش علاوه بر تعیین حوزه معنایی «صَدَّ»، به معنانشناسی در زمانی و همزمانی واژه «صدید» مشتق از ماده «صَدَّ» در قرآن کریم نیز پرداخته شده و پس از تحلیل واژگان هم‌نشین «صَدَّ»، این نتیجه حاصل شده که کلمه «صدید» در سطح روابط هم‌نشینی با کلمات: حَاب، جَبَّار، عَنِید، یُسْقَى، ماء، یَجْرَعُ و بی‌اتنی و در سطح روابط جانشینی با واژگان: حمیم و غَسَاق ارتباط معنایی دارد.

واژگان کلیدی: معنی‌شناسی، حوزه معنایی، صَدَّ، صدید، در زمانی، همزمانی.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

ebrahim.ahmadi53@yahoo.com

**استاد گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)

morteza_ghaemi@basu.ac.ir

مقدمه

کلام الهی به واژگانی مزین شده است که هر کدام برای ابلاغ پیامی در جایگاه خاص خود قرار گرفته‌اند و با دیگر واژگان به نحو اعجازگونه‌ای ارتباط دارند. کشف رابطه بین واژگان در زبان قرآنی که به تبیین و تفهیم معنای دقیق واژه‌ها و آیات می‌انجامد، در پرتو دانشی به نام «معنی‌شناسی» میسر است. علم معنی‌شناسی که به کشف روابط بین واژگان اقدام می‌کند، از مقوله حوزه‌های معنایی جهت کشف روابط بین واژه‌ها کمک می‌گیرد. بنابراین تحلیل و بررسی معناشناسانه واژگان قرآنی جهت دستیابی به معنای ژرف آیات الهی، ضرورتی انکارناپذیر است.

این پژوهش درصدد است که با تحلیل واژگان مجاور «صَدَّ» به تبیین و تعیین حوزه معنایی «صَدَّ» در زبان قرآن و کشف رابطه معنایی بین آن‌ها و سپس با تکیه بر فرایند همنشینی و جانشینی به معنی‌شناسی واژه قرآنی «صدید» پردازد. از این رو، نگارنده قصد دارد تا از طریق این نوشتار، به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- واژه «صَدَّ» با کدام حوزه‌های معنایی ارتباط دارد؟
- ۲- کدام یک از واژگان مجاور «صَدَّ» در تعیین حوزه معنایی آن نقش برجسته‌تری ایفا می‌نماید؟
- ۳- کدام واژگان همنشین در تبیین معنای «صدید» نقش قابل ملاحظه‌ای دارند؟

پیشینه پژوهش

از مهم‌ترین کتاب‌هایی که به مبحث معنی‌شناسی واژگان قرآنی پرداخته، این کتب هستند: «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» اثر حسن

مصطفوی، «خدا و انسان در قرآن» و «مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید» اثر ایزوتسو و کتاب «بلاغة الكلمة فی التعبير القرآنی» اثر فاضل صالح السامرائی. از پایان‌نامه‌های نگاشته شده در زمینه معنی‌شناسی نیز می‌توان به «المصاحبة اللغویة و أثرها فی تحديد الدلالة فی القرآن الکریم» اثر حماده محمد عبد الفتاح الحسینی و «معناشناسی علم در قرآن با تأکید بر حوزه‌های معنایی» به قلم شعبان نصرتی اشاره کرد. مقالاتی که در این زمینه به قلم تحریر در آمده نیز به شرح ذیل است:

«معناشناسی احسان در قرآن» به قلم نویسندگان: علیرضا دهقان پور و ژیلایا بخشی که در شماره ۱۷ پژوهشنامه معارف قرآنی سال ۱۳۹۳ منتشر شده است. این مقاله با بررسی روابط همنشینی و جانیشینی به تحلیل معنایی «احسان» صرفاً در بافت قرآن کریم پرداخته است.

مقاله «معناشناسی واژه ذکر در قرآن کریم» که توسط سهراب مروتی و سارا ساکی به قلم تحریر درآمده، در سال ۱۳۹۲ در مجله آموزه‌های قرآنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد چاپ شده است. در این مقاله، ضمن بازشناسی معنای لغوی و اصطلاحی ذکر و دیدگاه مفسران با رویکرد تاریخی درباره معانی اصطلاحی ذکر، ارتباط مفهومی آن با واژه‌های همنشین و جانشین مورد تحلیل قرار گرفته است.

«الگوی تفکر قرآنی بر اساس معناشناسی همزمانی» نوشته هادی صادقی و شعبان نصرتی نیز که در شماره ۴۸ فصلنامه علمی پژوهشی ذهن سال ۱۳۹۲ به چاپ رسیده، با روش معناشناسی همزمانی به کشف نسبت‌های معنایی بین فکر و مفاهیم مرتبط با آن پرداخته است.

«معناشناسی و استعمال واژگان عقل، فهم، علم و فکر در قرآن کریم» به قلم نویسندگان: سید ابوالفضل سجادی و مطهره فرجی در شماره ۱۶

فصلنامه تخصصی تفسیر حسنا سال ۱۳۹۲ چاپ شده است. این پژوهش معنا و مفهوم عقل، فهم، علم و فکر را در قرآن بررسی می‌کند. همچنین به تفاوت‌های معنایی و جایگاه آن‌ها در آیات شریفه قرآن کریم می‌پردازد.

معنی‌شناسی

«معنی‌شناسی» اصطلاحی فنی است که به مطالعه معنی اطلاق می‌شود (پالمر، ۱۳۹۱: ۱۳) و یا دانشی است که به بررسی معنا می‌پردازد (مختار عمر، ۱۹۹۸: ۱۱). به عبارتی، بررسی ارتباط میان واژه و معناست (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۴) که به سه شاخه فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۸). اما آن چه که در این پژوهش مورد نظر است، معنی‌شناسی زبانی نام دارد. این گونه معنی‌شناسی، بخشی از دانش زبان‌شناسی به شمار می‌رود که برای نخستین بار از سوی «برآل» معرفی شد. در معنی‌شناسی زبانی، توجه معطوف به خود زبان است (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۸) و در آن، روش‌هایی چون معنی‌شناسی حوزه‌ای (حوزه‌های معنایی) برای مطالعه معنا به کار گرفته شده است که این روش در مطالعه معنی به دو رویکرد در زمانی «Diachronic» و رویکرد هم‌زمانی «Synchronic» تکیه دارد (همان: ۱۹۱-۱۹۶).

سوسور بین مطالعه در زمانی یعنی مطالعه تحول زبان در طول زمان و مطالعه هم‌زمانی آن یعنی مطالعه نظام زبانی در وضعیتی خاص و بدون در نظر گرفتن زمان تمایز نهاده است. از نظر سوسور، واژه در زبان، تابع تاریخ است. اما تحلیل واژه باید غیر تاریخی باشد. از این رو، توصیف هم‌زمانی زبان بر تحلیل تاریخی آن برتری دارد. (کالر، ۱۳۷۹، ۳۷-۳۹)

رویکرد در زمانی یا تاریخی، تحول مفهوم واحدهای هم حوزه را در طول

زمان مورد بررسی قرار می‌دهد (همان: ۱۹۵). در رویکرد همزمانی یا توصیفی، معنای واحدهای نظام زبان در یک مقطع زمانی بررسی می‌شود. در چنین وضعیتی به تغییر معنا در طول زمان توجه نمی‌شود، بلکه هر زبانی را در هر برشی از زمان به منزله یک نظام ارتباطی خودکفا و مستقل مطرح می‌کند و مورد بررسی قرار می‌دهد. این شیوه مطالعه معنا را، معناشناسی همزمانی می‌نامند (روبینز، ۱۳۸۴: ۴۱۸).

این روش بر مبنای اصل زبان‌شناسی دستگاه معنایی شکل گرفته است که بر اساس نسبت‌های معنایی، متن را تحلیل می‌کند. نسبت صرفی، نحوی، همنشینی، جانشینی و تقابلی، از مهم‌ترین نسبت‌هاست که معناشناس در تحلیل خود از آن‌ها کمک می‌گیرد (صادقی و نصرتی، ۱۳۹۰: ۸).

نسبت یا ارتباط همنشینی (با هم‌آیی)، بیان‌گر رابطه الفاظی است که در یک زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. این نسبت، همان معناشناسی در سطح جمله است که در آن، واژه در ارتباط با واژه‌های هم‌نشین سنجیده می‌شود و بر اساس این ارتباط، زوایایی از معنای واژه کشف می‌شود (همان: ۸).

نسبت یا رابطه جانشینی به ارتباط اجزایی گفته می‌شود که لزوماً حضور فیزیکی در یک زنجیره گفتاری ندارند، بلکه در زنجیره‌ای حافظه‌ای درک می‌شوند و در ورای گفته‌ها و جملات حضور دارند (دهقان پور و بخشی، ۱۳۹۳: ۶۴).

معنای واژه «صَدَّ»

معنای معجمی «صَدَّ»

لغت‌شناسان معانی متعددی را برای ماده «صَدَّ» ذکر کرده‌اند:

الف- ماده «صَدَّ» به معنای اعراض و روی‌گرداندن است. «صَدَّ فُلَانٌ عَنِ فَعْلٍ كَذَا»: فلانی از انجام آن کار اعراض کرد (زبیدی، ۱۹۹۴، ماده صَدَّ). به دو طرف وادی «الصُّدَّانِ» گفته می‌شود (ابن فارس، بی‌تا: ۲۸۲). اطلاق این نام‌گذاری از باب این است که هر سمت و ناحیه‌ای از دره به سمتی دیگر متمایل است.

ب- ماده «صَدَّ» به معنای قرب و نزدیکی به چیزی است. ابن فارس این معنا را در عبارت «هذه الدارُ علی صَدَدِ هذه» استعمال کرده است (ابن فارس، بی‌تا: ماده صَدَّ).

ج- ماده «صَدَّ» در ساختار «صَدَّ، يَصُدُّ، يَصُدُّ، صَدًّا و صديداً» معادل «عَجَّ و ضَجَّ» است. یعنی: ناله و فغان برآورد (زبیدی، ۱۹۹۴، ماده صَدَّ). واژه «يَصِدُّونَ» در آیه ۵۷ سوره زخرف (و لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) معادل فعل «يَضِجُونَ» به معنای فریاد می‌زنند، گواه بر مطلب مذکور است.

د- ماده «صَدَّ» در اشکال فعلی و مصدری «صَدَّ، يَصُدُّ، صَدًّا و صدوداً» معادل «مَنَعَهُ و صَرَفَهُ» است. یعنی: او را منع کرد و باز داشت (زبیدی، ۱۹۹۴، ماده صَدَّ). واژه «صَدَّ» در آیه ۴۳ سوره نمل (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ) به معنای بازداشتن است. واژگان «الصُّدَّ و الصُّدَّ» از این باب به معنای «کوه» نیز استعمال یافته است (ابن سیده، ۲۰۰۰/۸: ۲۶۱). شاید اطلاق این معنا از این منظر است که کوه به عنوان یک مانع محسوب می‌شود که انسان را از دیدن مناظر دیگر باز می‌دارد.

ذ- گاه تحول در ساخت کلمه موجب تغییر معنا می‌شود که ماده «صَدَّ» نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این جهت واژه «صَدَّ» در ابواب ثلاثی مزید معانی متفاوتی نسبت به ثلاثی مجرد در بر دارد. «أَصَدَّ الْجُرْحُ»: زخم عفونی شد و چرک کرد یا چرک آن جاری شد (زبیدی، ۱۹۹۴ / ماده صد). «صَدَّ، يُصَدِّدُ، تصدیدا»: دست زد، کف زد. «إِصْطَدَّتْ، تَصْطَدُّ، اصْطَدَاداً المرأة»: آن زن در پشت پرده قرار گرفت یا خود را پوشانید (فیروزآبادی، ۲۰۰۸: ۹۱۸).

اگر با دقت به معانی فوق عنایت شود، وجه مشترکی در معانی فوق می‌یابیم که به نوعی با معنای اعراض، عدول و امتناع به عنوان معنای هسته‌ای و اساسی ماده «صَدَّ» ارتباط دارد. اسناد «أَصَدَّ و صَدَّ» به «الجرح» از این منظر است که در واقع از بوی بد و متعفن چرک زخم اعراض حاصل می‌شود و استعمال «صَدَّ» به معنای کف زدن شاید از این باب باشد که دست‌ها به محض برخورد، از یکدیگر اعراض می‌کنند و فاصله می‌گیرند. استعمال «إِصْطَدَّ» به معنای پشت پرده قرار گرفتن از این باب است که پرده به عنوان یک مانع، انسان را از دیدن اشخاص یا اشیاء باز می‌دارد.

معنانشناسی در زمانی واژه «صدید»

برای تعیین معنای واژه «صدید» در زمان‌های مختلف و تحول و تطور معنایی آن، به بررسی «صدید» در دوره جاهلی و کاربرد آن در اشعار جاهلی به عنوان یک مرجع کلیدی و نیز استعمال این واژه در زبان قرآن اقدام می‌شود. واژه «صدید» در عصر جاهلی، تا آنجا که نگارنده در دایرة المعارف شعر عربی و در دیوان‌های شعری شاعران معلقات سبع جستجو کرده، وجود ندارد. البته مشتقات فعلی این واژه و مشتقات اسمی دیگر آن در

اشعار جاهلی به وفور به چشم می‌خورد که درباره آن بحث خواهد شد. به نظر می‌رسد که عرب جاهلی با چنین واژه‌ای نامأنوس بوده و با صدید آشنایی نداشته است. شاید بتوان گفت که زیبایی زبان قرآن در این باشد که قرآن کریم واژه‌ای را به کار برده است که برای عرب زبان‌ها مبهم و غریب بوده تا واژه «صدید» دلالت خاصی را ادا کند. در حقیقت «صدید» واژه‌ای است که ساخته اعراب پیش از اسلام نیست، بلکه مختص به زبان قرآن بوده است که بعد از کاربرد قرآنی، در اشعار شاعران بعد از اسلام استعمال بیشتری پیدا کرد. هر چند واژه «صدید» در اشعار جاهلی به کار نرفته است، اما مشتقات فعلی و اسمی دیگر آن در اشعار شاعران زیر به چشم می‌خورد که معنای اعراض، منع، هجران و شکستن و گسستن میثاق عشق و دوستی را می‌رساند:

و قد أصبَحَتِ عِرْسِي الْغَدَاةَ تَلْوَمُنِي عَلِي غَيْرِ ذِي ذَنْبٍ هَجْرُهَا وَ صُدُودُهَا
(ابن الطفیل، ۱۹۷۹: ۴۷)

هجران و دوری همسر صبحگاهان بدون علت و گناه مرا نکوهش می‌کند.

أَلَا يَا عِبْلَ ضَيَّعَتِ الْعُهُودَا وَ أَمْسَى حُبُّكَ الْمَاضِي صُدُودَا

(العَبَسِي، ۱۸۹۳: ۲۸)

هان، ای عبله! تمام میثاق‌ها را تباه کردی و عشق دیرین تو به هجران

تبدیل شد.

يَصُدُّ الشَّاعِرُ الثَّنِيانُ عَنِّي صُدُودَ الْبَكْرِ عَنْ قَرَمِ هِجَانِ

(الذَّبْيَانِي، ۱۹۶۳: ۱۲۰)

شاعر کم تجربه بسان شتر بسیار جوان گریزان از شتر نجیب، از من رو

می‌گرداند.

تَذَكَّرْتُ هِنْدًا وَ أَتْرَابَهَا فَأَصْبَحْتُ أَرْمَعْتُ عَنْهَا صُدُودًا
(امرؤ القیس، ۲۰۰۴: ۵۷)

هند و هم سن و سالانش را به یاد آوردم، بنابراین قصد هجران و دوری از او کردم.

ماده «صَدَّ» در شعر جاهلی با کلمات خاصی همنشینی ندارد به گونه‌ای که بتوان استنباط کرد که این ماده در حوزه معنایی خاصی به کار می‌رود، بلکه با واژگانی به کار می‌رود که نقش کلیدی در ساختار متن بازی نمی‌کنند. علاوه بر موارد فوق، «صَدَّ» و مشتقات آن در شعر جاهلی با الفاظ «الغنیمه»: «و لقد صَدَدْتُ عَنِ الْغَنِيمَةِ»، «الماء»: «صَدَّوْا عَنِ الْمَاءِ»، «جَنَّبُوا»: «صَدَّوْا وَ جَنَّبُوا»، «الکأس»: «صَدَدَتِ الْكَأْسُ عَنَّا يَا أُمَّ عَمْرٍو» و گاه در حوزه معنایی عشق، برای بیان هجران عاشق و معشوق به کار رفته است. بنابراین با توجه به شواهدی که بیان شد، می‌توان گفت که کاربرد «صَدَّ» و مشتقات آن در شعر جاهلی نشان می‌دهد که این ماده در حوزه‌های معنایی مختلف و متفاوتی به کار رفته و به یک حوزه معنایی خاصی منحصر و محدود نشده است.

معناشناسی هم‌زمانی واژه «صَدَّ» در نظام قرآنی

یکی از موضوعاتی که در مطالعه دلالت درون زبانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، مسأله حوزه‌های معنایی (semantic fields) است که با توجه به آرای هردر^۱ و هومبلیت^۲، از سوی گروهی از دانشمندان آلمانی و سوئیسی به ویژه ایپسن^۳ و پورتسیک^۴ در دو دهه دوم و سوم قرن بیستم معرفی شد و با آرای وایزگبر^۵ با عنوان نظریه حوزه‌های معنایی یا نظریه

حوزه‌ای (field theory) انسجام یافت (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۸۹). اگرچه وایزگربر به عنوان بنیانگذار این نظریه به حساب می‌آید، ولی تنها مطالعه تأثیرگذار را در این حوزه باید نوشته یوست تریر^۶ دانست. او معتقد بود که واژه‌ها را نباید به صورت منفرد و در میان زمین و هوا بررسی کرد، بلکه باید به رابطه معنایی هر واژه با واژه‌های مرتبط توجه داشت. مرزبندی هر واژه و تعیین معنی آن واژه تنها زمانی میسر است که واژه‌های مرتبط با آن واژه نیز مرزبندی شوند (گیررتس، ۱۳۹۳: ۱۳۴-۱۳۵).

اشتراک در یک شرط لازم، سبب طبقه‌بندی واژه‌ها در یک حوزه معنایی می‌گردد؛ برای نمونه «عقاب»، «رجز» و «نکال» به دلیل این که از انواع عذاب محسوب می‌شوند، یک حوزه معنایی و واحدهای یک نظام معنایی را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر رابطه معنایی دارند. تعیین و تبیین حوزه معنایی نقشی کار آمد در فهم معنای دقیق واژه دارد که نشان دهنده رابطه معنایی یک واژه با واژگان دیگر در ساختار زبانی است. تعیین واژگان مرتبط به یک حوزه معنایی از طریق واژگان مترادف، متقابل و از طریق الفاظ هم‌نشین واژه کانونی صورت می‌پذیرد که در بحث حوزه معنایی «صَدَّ» به آن پرداخته خواهد شد.

ماده «صَدَّ» و مشتقات آن ۴۳ بار در قرآن کریم ذکر شده است. این ماده به صورت مشتقات اسمی (مصدر، صیغه مبالغه) و مشتقات فعلی (ماضی و مضارع) در قرآن بروز و ظهور کرده است. در غالب موارد در معنای اعراض از مسیر خداوند متعال و منع از دین و راه او است. اما این ماده در «يَصِدُّونَ» به معنای «فریاد بر می‌آورند» و در «صدید» به معنای مایعی عذاب‌آور به کار رفته است. آیات اول، دوم، سوم و ششم سوره منافقون بخش عمده‌ای از

حوزه معنایی «صَدَّ» در قرآن کریم را به خوبی نشان می‌دهد:

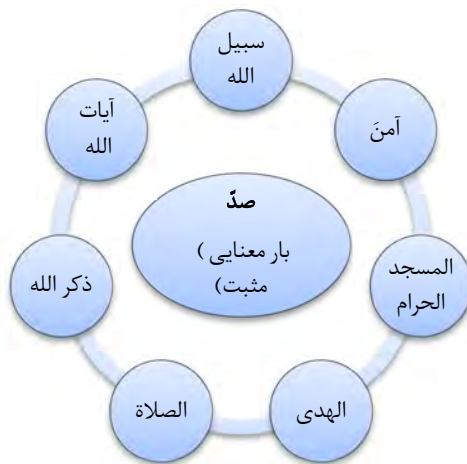
(اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) خدا گواهی می‌دهد که مردم دو
چهره سخت دروغگویند.^۷

(اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)
سوگندهای خود را (چون) سپری بر خود گرفته و (مردم را) از راه خدا باز
داشته‌اند. راستی که آنان چه بد می‌کنند.

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ) این بدان
سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر
دل‌هایشان مهر زده شد و (دیگر) نمی‌فهمند.

(لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) خدا هرگز برایشان
نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

ماده «صَدَّ» در این پژوهش از واژگان اصلی است که با واژگان کلیدی
مجاور خود، یک حوزه معنایی در زبان قرآنی را تشکیل می‌دهد. کلمات
مجاور «صَدَّ» یا ویژگی مثبت دارند و یا ویژگی منفی. کلماتی که بار معنایی
مثبت دارند عبارتند از: سبیل الله، آمن، المسجد الحرام، الهدی، الصلاة،
ذکر الله، آیات الله (شکل ۱).



شکل ۱. نمودار حوزه معنایی ماده «صَدَّ» و واژگان کلیدی مجاور آن با بار معنایی مثبت

کلماتی که بار معنایی منفی دارند عبارتند از: کفر، عذاب، ضلالت، فسق، فساد، ظلم، نفاق، استکبار و شیطان که در شکل ۲ نشان داده شده است:



شکل ۲. نمودار حوزه معنایی ماده «صَدَّ» و واژگان کلیدی مجاور آن با بار معنایی منفی

در غالب آیات ماده «صَدَّ» با واژگان (سبیل الله، السبیل، الهدی، المسجد الحرام، ذکر الله، آیات الله) همنشین شده است که از میان همنشین‌های مثبت با «سبیل الله» و از میان همنشین‌های منفی با «کفر» نسبت به همنشین‌های دیگر مصاحبت فزون‌تری دارد.

می‌توان این‌گونه گفت که ماده «صَدَّ» در زبان قرآنی از نظرگاه رابطه همنشینی با «سبیل الله» یا با واژه‌هایی که در این راستا قرار دارند، اقتران و ائتلاف دارد. از رهگذر رابطه همنشینی نیز می‌توان به این نکته اذعان کرد که مشتقات فعلی و اسمی ماده «صَدَّ» در ساختار قرآنی با واژه‌هایی مصاحبت دارند که به حوزه دین مربوط می‌شوند و یا به عبارت دیگر، دلالت دینی دارند و یا در همنشینی با واژگانی است که در تقابل با دین قرار دارند. از میان مفاهیم همنشین که در تبیین حوزه معنایی «صَدَّ» نقش بارزی دارند، می‌توان به مفاهیم زیر اشاره کرد:

کفر

کفر در لغت به معنای «تغطية» پوشاندن است (عسکری، بی تا: ۲۲۸). در شعر لبید بن ربیع به همین معنا به کار رفته است (لبید، ۱۹۹۳: ۲۲۰):

يَعْلُو طَرِيقَهُ مَتْنِهَا مُتَوَاتِرٌ
فِي لَيْلَةٍ كَفَّرَ النُّجُومَ غَمَامُهَا

بارانی پیاپی بر پشتش می‌بارید، در شبی که ابرهایش، ستارگانش را پوشانده بود.

واژه کافر مشتق از ماده «کفر» به معنای شب به این اعتبار است که اشخاص یا اشیاء را می‌پوشاند (راغب، ۱۴۱۲: ۷۱۴). در شعر جاهلی نیز به

این معنا به کار رفته است (لبید، ۱۹۹۳: ۲۳۱):

حَتَّى إِذَا أَلْقَتْ يَدًا فِي كَافِرٍ
وَأَجَنَّ عَوْرَاتِ التُّغُورِ ظَلَامُهَا

تا هنگامی که خورشید دستی در شب انداخت (شروع به غروب کرد) و تاریکی شب جاهای ترسناک و مخوف مرزها را مستور کرد. کاربرد کافر به معنای کشاورز (كَمَثَلِ كَافِرٍ أَكْبَرُ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ) (حدید/۲۰)، بر این مبنا است که او بذر را در زمین مخفی می‌کند (راغب، ۱۴۱۲: ۷۱۴). واژه «کافر» در لغت عامه به معنای زمین هموار و مسطح و رود بزرگ است (فراهیدی، ۲۰۰۳: ۴/۳۹).

اصل ماده «کفر» به معنای رد کردن و عدم اعتنا به چیزی است. عدم توجه به انعام و احسان و عدم اعتنا به ذات الهی، آیات الهی و پیامبران از مصادیق کفر به حساب می‌آید (مصطفوی، ۱۳۶۰/۱۰: ۸۷ - ۸۸). بنابراین کفر واژه‌ای است که بر انواعی از گناهان دلالت دارد که شرک به خدا و انکار نبوت از مصادیق آن به شمار می‌آید (عسکری، بی‌تا: ۲۲۸). به طور کلی ابو هلال عسکری (عسکری، ۲۰۰۷: ۴۰۹) سه وجه معنایی برای «کفر» در قرآن کریم ذکر کرده است:

- ۱- جحد و انکار: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) (آل عمران/۲۱).
يَكْفُرُونَ در این آیه به معنای يَجْحَدُونَ به کار رفته است.
- ۲- کفر نعمت که در مقابل شکر قرار می‌گیرد: (قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ) (نمل/۴۰).
أَكْفُرُ معادل لا أَشْكُرُ است.
- ۳- براءت: (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (ابراهیم/۲۲). كَفَرْتُ در این آیه به معنای تَبَرَّأْتُ است.

با استناد به وجه معنایی اول، کفر ضد ایمان است؛ چون حق را می‌پوشاند (ابن فارس، بی‌تا/۵: ۱۹۱):

(فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ) (بقره/۲۵۳): پس بعضی از آن‌ها

کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا) (آل عمران/۱۵۶): ای کسانی که ایمان آورده‌اید همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند.

رابطه تقابلی کفر و ایمان در سطح روابط همنشینی به تقابل «صَدَّ» و «ایمان» (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ) (نساء/۵۵): پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پر شراره بس است. در نهایت به مترادف میان صد و کفر (وَصَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفَّرَ بِهِ) (بقره/۲۱۷)، رهنمون می‌سازد که دلیلی بر قرارگرفتن این واژه‌ها در یک حوزه معنایی هستند. بنابراین تبیین حوزه‌های معنایی گاه از طریق مقوله تقابل صورت می‌گیرد که بدون شک در فهم معنای دقیق واژگان نقش برجسته‌ای ایفا می‌نماید. از این رو می‌توان واژه «صَدَّ» را در آیه (وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ) با توجه به بافت متنی و رابطه تقابلی آن با ایمان و رابطه مترادفی آن با کفر به صورت «برخی از آن‌ها به او کفر ورزیدند» ترجمه کرد.

گاه ساختار آیات، مرجعی برای تبیین حوزه‌های معنایی واژگان قرآنی و راهی برای تشخیص رابطه مترادف یا تقابل بین واژه‌ها است. آیات (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) (آل عمران/۹۸)، (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (آل عمران/۹۹)، گواهی بر این مدعا است. ساختار امری، مخاطب یکسان، ساختار استفهامی و اشکال فعلی مشابه از ویژگی‌های مشترک دو آیه هستند. حتی الفاظ آیات الله و سبیل الله به عنوان همنشین‌های «تَكْفُرُونَ» و «تَصُدُّونَ» در یک راستا هستند و به یک حوزه معنایی تعلق دارند.

ترکیب «سبیل الله» استعاره از دین است. دین انسان را به رضای

خداوند متعال می‌رساند، همان طور که سبیل، رونده در آن را به هدف می‌رساند (ابن عاشور، بی تا/۲۶: ۱۷۳). آیات الهی هم به مثابه نور هستند که انسان‌ها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی هدایت می‌کنند و آنها را به هدف و مقصود خویش می‌رسانند.

«کفر» در غالب آیات قرآنی نقش تقدیمی برای «صَدَّ» دارد و قرارگرفتن آنها در مصاحبت یکدیگر دال بر این است که کفر و صَدَّ مؤلفه‌های مشترکی دارند که به سبب این مؤلفه‌ها در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند. از مؤلفه‌های مشترک کسانی که به خدا کفر می‌ورزند و از راه او روی بر می‌تابند، تباه و باطل شدن تمام اعمال آنها است به گونه‌ای که در غالب آیاتی که با هم مجاورت دارند، مؤلفه مذکور به وضوح نمایان است: (فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) (بقره/۲۱۷): آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود. (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَصَلَّ أَعْمَالُهُمْ) (محمد/۱): کسانی را که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، (خدا) اعمال آنها را تباه خواهد کرد. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ... لَنْ يَصُرُوا اللَّهُ شَيْئًا وَسَيُحِبُّ أَعْمَالُهُمْ) (محمد/۳۲): کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، هرگز به خدا گزندی نمی‌رسانند و به زودی (خدا) کرده‌هایشان را تباه خواهد کرد.

بی نصیب شدن از مغفرت الهی و گرفتار شدن در دام گمراهی دور و دراز از دیگر مؤلفه‌های معنایی مشترک کافران و اعراض کنندگان از حق است که آنها را یک حوزه معنایی قرار می‌دهد: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) (محمد/۳۴). آنان که کفر ورزیدند و مانع راه خدا شدند، سپس در حال کفر مردند، هرگز خدا از آنان در نخواهد گذشت. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا

بَعِيدًا) (نساء/۱۶۷): بی‌تردید، کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند.

فسق

از دیگر واژگانی که با «صَدَّ» در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد، فسق است. فسق به معنای خروج از طاعت به سوی معصیت است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۹: ۱۹۶). فسق، عصیان و ترک امر خداوند و خروج از طریق حق است. «فَسَقٌ، يَفْسِقُ، يَفْسُقُ، فِسْقًا و فُسُوقًا»: یعنی «فَجَرَ»: بدکار شد. فسوق، به معنای خروج از دین است. «فَسَقَ إبليسُ عَن أمرِ رَبِّه»: منحرف شد و از طاعت خداوند روی گرداند (ابن منظور، بی‌تا/۱۰: ۳۰۸). راغب اصفهانی فسق را در معنای خروج از دامان شرع و دین به کار برده است (راغب، ۱۴۱۲: ۶۳۷). خروج از حق، مولفه مشترک فسق و صد است که آن‌ها را در یک حوزه معنایی قرار می‌دهد.

عرب پیش از نزول قرآن، فسق را در مورد هر نوع خروج برای ایجاد فساد به کار برده است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۹: ۹۶). وجه تسمیه موش به «فُؤَيْسِقَةٌ» اسم تصغیر «فَاسِقَةٌ» به دلیل خروج از لانه‌اش از پی فساد است (ابن منظور، ۱۹۹۴/۱۰: ۳۰۸). از این رو هر خروج مکروه و ناپسند در زبان عربی «فسق» نامیده می‌شود. به همین خاطر عرب زبان هنگامی که رطب از پوسته‌اش خارج می‌شود، عبارت «فَسَقَتِ الرُّطْبَةُ» به کار می‌برد. چون خروج از پوسته باعث فساد و خرابی آن می‌شود. براین اساس خروج از طاعت خداوند فسق نامیده می‌شود (عسکری، بی‌تا: ۲۳۰).

اصل این ماده به معنای خروج از مقررات دینی است. خروج بنده از امر پروردگار، تکذیب و انکار آیات الهی و روی گردانی و باز داشتن از یاد او از

مصادیق فسق است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۹: ۹۷): (فَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ) (کهف/۵۰): از فرمان پروردگارش سرپیچید. (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) (انعام/۴۹): کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند به (سزای) آن که نافرمانی می‌کردند عذاب به آنان خواهد رسید. (لَقَدْ أَتَرْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ) (بقره/۹۹): همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان (کسی) آنها را انکار نمی‌کند.

از آن جا که بازداشتن از یاد خدا و آیات او از مصادیق «صَدَّ» نیز محسوب می‌شود، بنابراین قرارگرفتن فسق و صَدَّ در یک حوزه معنایی از این منظر بی‌علت نیست: «يُصَدِّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ» (المائدة/۹۱)، «وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنِ آيَاتِ اللَّهِ» (القصص/۸۷).

لفظ فاسق مشتق از ماده «فسق» واژه‌ای کاملاً قرآنی است. با وجود این که این لفظ عربی است، اما در شعر جاهلی و کلام عرب جاهلی شنیده نشده است (ابن فارس، بی تا/۴: ۵۰۲). قرار گرفتن فاسق در قرآن کریم در تقابل مومن (مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ) (آل عمران/۱۱۰)، (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) (سجده/۱۸) و تقابل کافر با مومن (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ) (تغابن/۲) ما را بر این مهم رهنمون می‌سازد که کافران در ردیف ترادف با فاسقان قرار دارند (مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (نور/۵۵) و از آن جا که ایمان در تقابل واژه صَدَّ قرار گرفته است (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ) و «صَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ» از مصادیق کفر محسوب می‌شود، بنابراین الفاظ کفر، فسق، صَدَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ و ایمان با یکدیگر ارتباط معنایی دارند و به یک حوزه معنایی مربوط می‌شوند.

ظلم

ظلم به معنای انحراف از منظور و مقصود (ابن منظور، ۱۹۹۴، ماده ظلم) و در اصل به معنای قرار دادن چیزی در غیر موضع خودش است. جایز است که اصل آن به معنای نقصان باشد (عسکری، ۲۰۰۷: ۳۲۳): (وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا) (کهف/۳). در این آیه، «لَمْ تَظْلِمْ» به معنای «لم تَنْقُصْ» به کار رفته است.

یکی از وجوه معنایی ظلم در قرآن کریم، شرک است (عسکری، ۲۰۰۷: ۳۲۴): (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) (انعام/۸۲) و آیه (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان/۱۳)، شاهدی متقن بر آن است. از معانی دیگر ظلم در قرآن کریم این است که در تقابل نور و روشنائی قرار می‌گیرد (ابن فارس، بی‌تا/۳: ۴۶۸): (يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره/۲۵۷). «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی «مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْإِيمَانِ» (بلخی، ۲۰۰۶: ۷۸). منظور از نور، ایمان و ایمان به معنای هدایت از طریق دین الهی است و خروج از ایمان به معنای ضلالت است و خروج از سبیل الله «صد عن سبیل الله» نیز ضلالت محسوب می‌شود. پس ظلم و صدّ در ترادف یکدیگر قرار دارند و به یک حوزه معنایی وابسته هستند.

ظلم از واژگانی است که با «صَدَّ» رابطه همنشینی دارد: (فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا) (نساء/۱۶۰): پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آن که (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم.

ظلم به عنوان یکی از همنشین‌های فاعلی «صَدَّ» در پیدایش آن تأثیرگذار است. این همنشینی، آن‌ها را در یک حوزه معنایی قرار می‌دهد.

آیات زیر بیانگر این همنشینی است: (لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (اعراف/۴۳، ۴۴)، (الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْأَجْرَةِ كَافِرُونَ) (هود/۱۹، ۱۸): لعنت خدا بر ستمکاران باد! همانان که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌خواهند و آنها آخرت را منکرند.

همنشینی بین «صَدَّ و ظلم» دلالت بر اختصاص به یک حوزه معنایی و در بعضی از ساختارها ترادف معنایی بین آن‌ها دارد. این ارتباط معنایی از همنشینی کفر با صَدَّ و کفر با ظلم و از اشتراک در مؤلفه‌های معنایی آن‌ها دریافت می‌شود. با تعمق در آیات ۱۶۷ و ۱۶۸ سوره نساء: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا)، (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا)، به ارتباط معنایی ظلم و صَدَّ پی خواهیم برد. هر دو واژه با «کفر» باهم آبی دارند و کفر نقش تقدمی برای هر دو دارد. از این رو، «ظلم» در سطح روابط معنایی واژگانی با «صَدَّ» رابطه ترادف دارد و همچنین عدم هدایت به عنوان مؤلفه معنایی مشترک، آن دو را در یک میدان یا حوزه معنایی قرار می‌دهد.

واژگان ظلم و صَدَّ در دو آیه فوق به گونه‌ای با یکدیگر ارتباط معنایی داشتند که بی ارتباط با دو آیه زیر نیست. غالباً در خارج از ساختار قرآنی به ذهن انسان این گونه خطور می‌کند که ظلم در برابر عدل و یا ظالم در مقابل عادل قرار می‌گیرد، ولی در آیه ۱۴۰ سوره آل عمران «ظلم» در تقابل «ایمان» قرار گرفته که به گونه‌ای هم معنایی میان ظلم و کفر و صَدَّ و ظلم را اثبات می‌نماید: (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ): و خداوند کسانی را که (واقعاً) ایمان آورده‌اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. (لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ) (آل عمران/۱۴۱): تا خدا کسانی را که

ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را نابود سازد.

خداوند متعال از واژه «الظالمین» به «الکافرین» تعبیر کرده است تا بیان کند که کافران همان ظالمان هستند: (الکافرون هم الظالمون) (بقره ۲۵۴/). از طریق بافت متنی می‌توان دریافت که گاه بافت متنی، مجال را برای واژگان بازمی‌کند که در خارج از متن چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند، اما وقتی در سیاق قرآنی قرار می‌گیرند، ارتباط واژگان را با یکدیگر به زیبایی به تصویر می‌کشد.

ترادف میان کافر و ظالم دلیل روشنی بر ترادف معنایی «ظلم» با «صَدَّ» است. ظالم و کافر در انکار آیات الهی و خلاف حکم خدا عمل کردن، اشتراک معنایی دارند و با یکدیگر در ردیف ترادف قرار می‌گیرند: (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ) (عنکبوت/۴۷)، (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ) (عنکبوت/۴۹)، (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (مائده/۴۴)، (وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (مائده/۴۵). از جهتی دیگر، ظلم مطلق خروج و اعراض از سبیل حق است، پس ترادف «صَدُّوا» و «ظَلَمُوا» در آیات فوق تأیید می‌شود. ظلم به آیات الهی و اعراض و روی گردانی از راه خدا، از مصادیق کفر است و در واقع کفر و ظلم به آیات الهی همان اعراض از مسیر حق است که از روابط بین دو آیه چنین تعبیری حاصل می‌شود و فرجام دو گروه که همان ضلالت و گمراهی است به عنوان مؤلفه مشترک دو گروه معرفی می‌شود.

یک نوع ظلم در رابطه بین انسان و خداوند متعال است که بزرگترین آن کفر و شرک و نفاق است. ظلم در مورد خداوند در عدم رعایت شأن و مقام و صفات اوست. بنابراین ظلم مطلق خروج از سبیل حق است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۷: ۲۰۵). ظالمان چون عبادت را از مسیر و موضع

اصلی عبادت که عبادت خداوند باشد، خارج می‌کنند، پس دچار کفر شده‌اند (طبری، ۱۳/۲۰۰۱: ۶۱۶). در نتیجه «ظلم» از منظر خروج یا اعراض از سبیل حق با «صَدَّ عن سبیل الله» وجه اشتراک و به نوعی با آن تعامل معنایی دارد که این تعامل آن‌ها را در حوزه معنایی مشابه قرار می‌دهد.

نفاق

«نفق» در لغت به معنای راه زیر زمینی است (راغب، ۱۴۱۲، ماده نفق). ماده «نفق» در اصل بر دو معنا دلالت می‌کند: ۱- تمام شدن و از بین رفتن: «نَفَقَتِ الدَّابَّةُ»: مَاتَتْ. «نَفَقَ الشَّيْءُ»: فَنِيَ ۲- مخفی کردن (ابن فارس، بی تا/۵: ۴۵۴). عبارات «نَفَقَ الیَرْبُوعُ» و «قَدْ نَفَقَ الیَرْبُوعُ»، یعنی موش از خانه‌اش خارج شد. «نَافِقٌ، يُنَافِقُ، مُنَافِقُهُ وَ نِفَاقاً» از «نافقاء» گرفته شده است. «نافقاء» یکی از لانه‌های موش دو پا است که آن را مخفی نگه می‌دارد و لانه دیگر را آشکار می‌کند (ابن منظور، ۱۰/۱۹۹۴: ۳۵۹). نفاق از همین ماده به معنای داخل شدن در دین از یک در و خارج شدن از در دیگر است (راغب، ۱۴۱۲: ۸۱۹). یا به تعبیر دیگر، اظهار ایمان و مخفی کردن کفر است (عسکری، بی تا: ۲۲۸). می‌توان گفت که «نفق» در اصل بر خروج دلالت دارد. بر این اساس، منافق کسی است که در خفا از ایمان خارج می‌شود (ابن فارس، بی تا/۵: ۴۵۴).

مشتقات فعلی واژه (منافق) در شعر جاهلی به کار نرفته است، اما در ساختار قرآنی دو بار در قالب فعل ماضی «نَافَقُوا» (آل عمران/۱۶۷، حشر/۱۱) ظاهر شده است. لفظ منافق سه بار به عنوان همنشین فاعلی در جوار «صَدَّ» قرار گرفته و در تعیین حوزه معنایی «صَدَّ» تأثیر گذار است:

(اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) (منافقون/۱)، (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (منافقون/۲)، (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (منافقون/۵)، (رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا) (نساء/۶۱).

از آن جا که نفاق به معنای خارج شدن از دین و به معنای کفر است و از آن جهت که «صدّ عن سبیل الله» از مصادیق کفر به حساب می‌آید، نفاق با «صدّ» وجه معنایی مشترک دارد و هر دو به حوزه معنایی «کفر» اختصاص می‌یابند. علاوه بر آن، نفاق با واژگانی چون فسق و کفر (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (توبه/۶۷)، (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ) (توبه/۷۳)، رابطه معنایی دارد و با ایمان (وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ) (عنکبوت/۱۱)، رابطه تقابل دارد که قرار گرفتن آن‌ها را در یک حوزه معنایی واحد اثبات می‌کند.

همنشینی بین نفاق و صدّ که در قالب اسم فاعل «منافق» نمود یافته است، بدون شک از منظر بافت متنی در معنای «صدّ» و تبیین حوزه معنایی آن نقش بارزی ایفا می‌نماید. در آیه (إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا) (نساء/۶۱): چون به ایشان گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (او) بیایید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت، روی بر می‌تابند. معنای عبارت «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» با توجه به آیات بعد از آن که در پاسخ به آیه کریمه فوق است، قابل استنباط است. در آیه (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) (نساء/۶۵): ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. در این آیه، «لَا يُؤْمِنُونَ» با «يَصُدُّونَ» هم معناست. بنابراین عبارت «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» به معنای «لَا يُؤْمِنُونَ بِكَ إِيْمَانًا» است که به صورت (قطعاً به تو ایمان

نمی‌آورند) ترجمه می‌شود. ناگفته نماند که کلمه «تعالوا» در بافت زبانی در تقابل «یصدون» قرار می‌گیرد و باید به صورت «ایمان بیاورید» ترجمه شود.

ضلالت

از دیگر واژگانی که با «صَدَّ» در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد و با آن مؤلفه‌های مشترک دارد، ضلالت است. ضلالت به معنای عدول از طریق مستقیم است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۷: ۴۰). به هر گونه انحرافی از راه، ضلالت گفته می‌شود؛ چه به صورت عمدی باشد و یا سهوی (راغب، ۱۴۱۲: ۵۰). اصل ضلالت به معنای انحراف از قصد و هدف و حرکت بدون بصیرت و آگاهی است (عسکری، ۲۰۰۷: ۲۹۹).

یکی از وجوه معنایی این واژه در قرآن کریم، گمراهی معادل «غَى» است که از مصادیق کفر به شمار می‌آید (بلخی، ۲۰۰۶: ۱۲۱): (وَلَأَضِلُّنَّهُمْ) (نساء/۱۱۹). (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا) (یس/۶۲). (وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولَئِينَ) (صافات/۷۱). واژه «ضلالت» در برخی از بافت‌ها با «صَدَّ» هم معناست و با آن رابطه معنایی دارد: (لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ) (نساء/۱۱۳). «أَنْ يُضِلُّوكَ» به معنای «أَنْ يَصُدُّوكَ» است. یعنی تورا از ایمان باز می‌دارند و به سوی کفر باز می‌گردانند (عسکری، ۲۰۰۷: ۳۰۱). در بسیاری از آیات چنین معنایی دریافت می‌شود. «لِيُضِلُّوا» در آیه (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ) (یونس/۸۸)، معادل «لِيُضِدُّوا» و «لِيُضِلَّ» در آیه (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (حج/۹)، معادل «لِيُضِدَّ» است.

از آن جا که ضلالت معنای انحراف را در بر دارد و این معنا نیز در «صَدَّ» عن سبیل الله» نهفته است و از جهتی دیگر ضلالت هم چون صَدَّ از مصادیق کفر محسوب می‌شود، بنابراین اشتراک در مؤلفه انحراف و مصداق

کفر، تعلق آن‌ها را به یک حوزه معنایی اثبات می‌کند. بدون شک، منظور از طریق و صراط مستقیم، سبیل الله است و ضلالت و روی برتافتن از سبیل الله به معنای انحراف از دین خداست. در نتیجه «صَدُّوا» در آیه زیر با توجه به بافت زبانی به معنای گم کردن مسیر الهی «ضَلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» است: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا) (النساء/۱۶۷). در این آیه «صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» با «ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» هم معناست. چرا که عبارت «قَدْ ضَلُّوا» در اثبات این معناست. چون کسی که از خدا روی گرداند و کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست «سبیل الله» را گم کرده است: (وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) (البقرة/۱۰۸). قرار گرفتن ظلم و کفر به عنوان واژه‌های هم حوزه «صَدَّ» در مصادیق گمراهی و ضلالت، تعلق «صَدَّ» و «ضلالت» به یک حوزه معنایی را نیز اثبات می‌نماید: (وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) (نساء/۱۳۶): و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز باز پسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است. (لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (مریم/۳۸): ولی ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.

معناشناسی در زمانی

«معناشناسی در زمانی» روشی است که به مطالعه تغییراتی می‌پردازد که در گذر زمان بر واحدهای زبانی حادث می‌شود (روبینز، ۱۳۸۴: ۴۱۸). موضوع معناشناسی در زمانی شناخت معنای اولیه و تطورات معنایی واژه در طول تاریخ حیات لغت و نیز کشف قوانینی است که بر این تغییر و تحول حاکم بوده است. واژگان متغیّر تاریخی که وضعیت در زمانی دارند، گاه در

لحظه‌هایی از حیات تاریخی یک نظام معنایی ظاهر شده، برای مدتی به واژگان فعال تبدیل می‌شوند و ممکن است پس از مدتی به حالت کما روند یا مرگ دائمی آنها فرا رسد. از این رو برای آن، نام‌های دیگری همانند «معناشناسی تحولی» یا «معناشناسی پویا» نیز به کار رفته است (ساغروانیان، ۱۳۶۹، ۲۸۲).

فرآیندهای دگرگونی معنا

زبان به مثابه موجودی زنده همواره در تکاپوست، در پدیده‌های پیرامون تأثیر می‌گذارد و نیز از آنان تأثیر می‌پذیرد. زبان در قلمرو کاربردی خود رشد می‌کند و هر نسلی برای بیان اندیشه‌ها و دستاوردهای زندگی خویش از آن بهره می‌جوید. در این راه پر تلاطم گاهی برخی واژه‌ها می‌میرند و برخی دیگر متولد می‌شوند. دامنه معنایی برخی محدود می‌شود و برخی دیگر گسترش می‌یابد. بر این اساس باید توجه داشت که زبان برای پنهان شدن در دل کتاب‌ها و کتابخانه‌ها به وجود نیامده است، بلکه هدف از آفرینش زبان کاربرد آن است و وجهه کاربردی، آن را دستخوش دگرگونی‌های زیر ساخته است (مزبان، ۱۳۹۴، ۳۷):

تخصیص معنایی

ابراهیم انیس «تخصیص معنایی» (تخصیص الدلاله) را «کاهش معنایی» نامیده است (انیس، ۱۹۸۴: ۱۵۲). فرآیند تخصیص معنایی که «محدود کردن معنا» نیز نامیده می‌شود، یعنی گستره معنایی واژگان از معنای کلی به جزئی انتقال یابد و به سخن دیگر، قلمرو معنایی واژگان محدودتر شود. به باور برخی، تخصیص معنایی یعنی محدود و کم نمودن معنای واژگان و در

یک کلام یعنی کوچک نمودن معنا (مزبان، ۱۳۹۴: ۳۸)؛ برای نمونه واژه «الحریم» که در اصل به معنای کلیه «محرمات» بوده است، اما هم اکنون برای «زنان» به کار می‌رود و یا واژه «الحرامی» که به معنای چیزهای «حرام» بوده است، اما از قرن هفتم هجری تا به امروز دامنه معنایی آن محدود به «اللص: دزد» شده است. (همان: ۳۸). در ساختار قرآنی می‌توان واژه «فسق» را مثال زد. عرب پیش از نزول قرآن، فسق را در مورد هر نوع خروج برای ایجاد فساد به کار برده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۹۶).

(فَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ) (کهف/۵۰) از فرمان پروردگارش سرپیچید. (الذین کذبوا بآیاتنا یمسئهم العذاب بما کانوا یفسقون) (انعام/۴۹) کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، به (سزای) آن که نافرمانی می‌کردند، عذاب به آنان خواهد رسید. (لقد أنزلنا إليك آیات بيات وما یکنفربها إلا الفاسقون) (بقره/۹۹) همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان (کسی) آنها را انکار نمی‌کند.

با توجه به آنچه نقل شد، می‌توان گفت که واژه «فسق» به دلیل این که بر هر خروجی جهت ایجاد فساد دلالت دارد، در زبان عرب توسعه معنایی یافته است؛ اما در زبان قرآن دایره معنایی آن کاهش یافته و فقط در مورد سرپیچی از امر پروردگار و خروج از مقررات دینی به کار رفته است.

شمول معنایی

شمول معنایی «گسترش معنایی» (تعمیم الدلاله) نیز نامیده می‌شود (انیس، ۱۹۸۴: ۱۵۴). شمول معنایی به همان حالتی می‌ماند که کودکان اسم یک چیز را به دلیل شباهت و همانندی برای چیزهای دیگر نیز به کار می‌برند و علت این کار آنان کوچکی دامنه شناخت واژگان است. مانند این

که آنان واژه «الاب: پدر» را برای هر مردی که در لباس یا قد و قامت شبیه پدرشان است، به کار می‌برند (مزبان، ۱۳۹۴: ۳۹).

برای نمونه واژه عربی «البأس» در اصل به معنای جنگ بوده است، اما با گذشت زمان برای هر نوع «سختی و مشقت» به کار گرفته شده است. یا واژه «الورد» که در آغاز تنها برای «گل سرخ» به کار می‌رفته است، اما هم اکنون برای هر نوع گل کاربرد دارد (همان: ۳۹).

تقویت معنایی

تقویت معنایی مؤلفه‌ای است که به آن ترفیع معنایی (رقی الدلاله) نیز گفته می‌شود (انیس، ۱۹۸۴: ۱۵۸). همان گونه که واژه‌ها دستخوش فرآیند تنزل معنایی می‌شوند، این فرآیند نیز آنها را هدف قرار می‌دهد، اما با دامنه‌ایی محدودتر از آن (همان: ۴۲).

به عنوان مثال، واژه «السفره» در اسلوب قدیم به معنای طعام مسافر بوده است، اما اکنون به معنای غذای گران قیمت و با ارزشی که روی میز غذا خوری گران بها پیچیده شده است، استعمال می‌شود (انیس، ۱۹۸۴: ۱۵۸). یا از ماده «قَرَضَ» که در لغت به معنای قطع کردن است (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۹: ۲۸۶)، واژه «القراض» به معنای قیچی و «القراضه»، به معنای باقیمانده نان یا لباسی که پس از جویدن موش باقی می‌ماند، استخراج شده است (فراهیدی، ۲۰۰۳، ج ۵: ۴۹). بارزترین مصداق این ماده را می‌توان «اقراض المال» دانست که در آن شخص، جزئی از مال خود را قطع کرده و به دیگری می‌دهد، به این نیت که خود مال یا بدل آن را برگرداند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۶۶).

با توجه به آنچه از فرهنگ لغات دریافت شد، متوجه می‌شویم که ریشه

اصلی این ماده، قطع کردن و بریدن است. اما شایسته است که ماده «قرض» را در زبان قرآن بررسی کنیم:

در فرهنگ لغت از معنای واژه «قرض»، معنای ذاتی و اساسی مد نظر است، ولی زمانی که در کنار واژه «الله» قرار می‌گیرد، حوزه معنایی آن تغییر و بار معنایی مثبت را با خود حمل می‌کند؛ یعنی همان گونه که به یکدیگر قرض می‌دهیم، بیاییم این بار به خداوند متعال قرض دهیم که این قرض، طبق فرموده خداوند متعال قرض حسن است.

آنچه باعث مثبت‌تر شدن بار معنایی واژه «قرض» در حوزه قرآن می‌شود، آن است که در قرآن، قرض دادن نیکوست. زیرا طرف معامله کننده خداوند متعال است که به اعمال انسان هیچ نیازی ندارد و از طرفی در مقابل قرضی که می‌دهیم، سود فراوانتری به ما می‌دهد چنان که می‌فرماید: (إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) (تغابن/۱۷): اگر خدا را وامی نیکو دهید آن را برای شما دو چندان می‌گرداند و بر شما می‌بخشاید و خداست که سپاس‌پذیر بردبار است.

در نتیجه بر طبق مفاهیم معناشناختی، واژه «قرض» در حوزه قرآن، دچار ترفیع معنایی شده است.

تنزل معنایی

برخی این فرآیند را دگرگونی فرسایشی یا فرودین می‌نامند. منظور آنها از نامگذاری مذکور این است که برخی واژه‌ها به علت سقوط یا ضعفی که دچار آنها می‌شوند، شکوه و رونق خود را در اندیشه کاربران از دست می‌دهند و بدین ترتیب در مقایسه با واژگان دیگر از جایگاه ارزشی خود در میان کاربران محروم می‌شوند. گاه تحول معنا برای «تنزل معنایی»

(انحطاط الدلاله) است. از واژه‌هایی که پیش‌تر معنای والایی را در بر داشته است و سپس در سطح صفتی فرودین تنزل کرده است، واژه «طویل» در «طویل الید» است؛ به گونه‌ای که در آغاز به معنای سخاوتمندی و بخشش بوده است، اما در جامعه امروز به معنای سستی و تنبلی است (مزبان، ۱۳۹۴: ۴۰، ۴۱)

معناشناسی در زمانی (تاریخی) واژه «صدید»

برای تعیین معنای واژه «صدید» در زمان‌های مختلف و تحول و تطور معنایی آن، به بررسی «صدید» در دوره جاهلی و کاربرد آن در اشعار جاهلی به عنوان یک مرجع کلیدی و نیز استعمال این واژه در زبان قرآنی اقدام می‌شود. واژه «صدید» در عصر جاهلی تا آن جا که نگارنده در دایرة المعارف شعر عربی و در دیوان‌های شعری شاعران معلقات سبع جستجو کرده، وجود نداشته است. ناگفته نماند که مشتقات فعلی این واژه و مشتقات اسمی دیگر آن در اشعار جاهلی به وفور به چشم می‌خورد که درباره آن بحث خواهد شد. به نظر می‌رسد که عرب جاهلی با چنین واژه‌ای، نامأنوس بوده و با صدید آشنایی نداشته است. شاید بتوان گفت که زیبایی زبان قرآنی در این باشد که قرآن کریم واژه‌ای را به کار برده است که برای عرب زبان‌ها مبهم و غریب بوده تا واژه «صدید» دلالت خاصی را ادا کند. در حقیقت «صدید» واژه‌ای است که ساخته اعراب پیش از اسلام نیست، بلکه مختص به زبان قرآنی بوده است و بعد از کاربرد قرآنی، در اشعار شاعران بعد از اسلام استعمال بیشتری پیدا کرد. هر چند واژه «صدید» در اشعار جاهلی به کار نرفته است، اما مشتقات فعلی و اسمی دیگر آن در اشعار شاعران زیر به چشم می‌خورد که معنای اعراض، منع، هجران و

شکستن و گسستن میثاق عشق و دوستی را می‌رساند:

و قد أَصْبَحَتْ عِرْسِي الْغَدَاةَ تَلُوْمُنِي عَلَى غَيْرِ ذِي ذَنْبٍ هَجْرُهَا وَ صُدُوْدُهَا
(ابن الطفیل، ۱۹۷۹: ۴۷)

هجرا و دوری همسر صبحگاهان بدون علت و گناه مرا نکوهش می‌کند.

يَصُدُّ الشَّاعِرُ الثُّنْيَانَ عَنِّي صُدُوْدَ الْبَكْرِ عَنْ قَرْمٍ هِجَانٍ
(الذبياني، ۱۹۶۳: ۱۲۰)

شاعر کم تجربه بسان شتر بسیار جوان گریزان از شتر نجیب، از من رو

می‌گرداند.

تَذَكَّرْتُ هِنْدًا وَ أَتْرَابَهَا فَأَصْبَحْتُ أَرْمَعْتُ عَنْهَا صُدُوْدًا
(امرؤ القيس، ۲۰۰۴: ۵۷)

هند و هم سن و سالانش را به یاد آوردم، بنابراین قصد هجران و دوری از

او کردم.

ماده «صَدَّ» در شعر جاهلی - به گونه‌ای که بتوان استنباط کرد که این ماده در حوزه معنایی خاصی به کار می‌رود - با کلمات خاصی همنشینی ندارد، بلکه با واژگانی به کار می‌رود که نقش کلیدی در ساختار متن بازی نمی‌کنند. علاوه بر موارد فوق، «صَدَّ» و مشتقات آن در شعر جاهلی با الفاظ «الغنيمه»: «و لقد صَدَدْتُ عَنْ الْغَنِيمَةِ»، «الماء»: «صَدَّوا عَنْ الْمَاءِ»، «جَنَّبُوا»: «صَدَّوا وَ جَنَّبُوا»، «الكأس»: «صَدَدَتِ الْكَأْسُ عَنَّا يَا أُمَّ عَمْرٍو» و گاه در حوزه معنایی عشق، برای بیان هجران عاشق و معشوق به کار رفته است. بنابراین با توجه به شواهدی که بیان شد، می‌توان گفت که کاربرد «صَدَّ» و مشتقات آن در شعر جاهلی نشان می‌دهد که این ماده در حوزه‌های معنایی مختلف و متفاوتی به کار رفته و به یک حوزه معنایی خاصی منحصر و

محدود نشده است. اما کاربرد آن در ساختار قرآنی کاملاً در تضاد با شعر جاهلی است. یعنی ماده «صَدَّ» در قرآن کریم به حوزه معنایی خاصی چون: کفر، نفاق، ظلم، فسق و ضلالت اختصاص دارد و در کنار این واژه‌ها قرار گرفته است. ماده «صَدَّ» در قرآن با واژگانی با هم‌آیی دارد که یا واژه‌هایی کاملاً دینی هستند و یا واژگانی هستند که در تقابل با دین قرار دارند.

ماده «صَدَّ» در قرآن کریم از محدوده و عرصه روابط انسان با امور دیگر و انصراف و روی‌گردانی او از آن‌ها فراتر رفته است. این ماده در حوزه معنایی دوری بنده از خدا، آیات، حدود، اوامر او و از محدوده دوری و انحراف ظاهری و عادی فراتر رفته و با واژگان هم‌جوار خود به یک حوزه معنایی نزدیک شده است که می‌توان از آن به «کفر» تعبیر کرد.

کلمات «صَدَّ»، «يَصُدُّ»، «صَدَّو» و مشتقات دیگر آن، برای اعراب قبل از اسلام مأنوس بود. اما واژه «صدید» برای اعراب آن دوره، لفظی غریب بود. هدف قرآن از غریب بودن «صدید»، نشان دادن ناتوانی اعراب در ساخت این لفظ نیست، بلکه هدفی فراتر از ساختار لفظی و صرفی دارد. قرآن از ماده «صَدَّ» واژه‌ای ساخته که معنای ثانویه آن در ساختار قرآنی از معنای اولیه آن مهم‌تر است. در واقع هدف قرآن از استعمال این واژه این است که انسان به محض شنیدن آن، حالت انذار را در خود احساس کند یا بهتر بگوییم که قرآن مصداق دیگری برای واژه صدید بیان کرده است که اعراب عصر نزول با آن غریب بودند. یعنی دلالت معنایی ویژه‌ای که از صدید بر می‌آمد مورد توجه اعراب نبوده است.

مخاطب با شنیدن واژه «صَدَّ» در متون جاهلی، همنشین‌های خاصی به ذهنش خطور نمی‌کند، ولی در قرآن به محض شنیدن «صَدَّ» مجاورهای منفی چون: کفر، فسق، ظلم، نفاق و مجاورهای مثبت چون: سبیل الله،

السبیل، المسجد الحرام، ذکر الله، آیات الله، الهدی و الصلاة به فکر انسان
خطور می‌کند.

معنای صدید

صدید از واژگان شناخته شده در حوزه معنایی جهنم، عذاب و کفر است. هر
مخاطبی با شنیدن لفظ صدید، مفهوم عذاب را در ذهن خود ترسیم
می‌نماید. این واژه در لغت نامه‌ها و تفاسیر در معانی زیر به کار رفته است:
صدید را چرک گفته‌اند. علت تسمیه آن، کراهت و اعراض از آن است. در
این صورت صدید به معنای مصدود است، یعنی اعراض شده و ناپسند و
شاید مراد آب جوشان باشد. نکره بودن آن نشان می‌دهد که چرک زخم
نیست، بلکه چرک بخصوصی است و آن شاید حمیم است (قرشی،
۴/۱۳۰۷: ۱۱۳). صدید، خون آمیخته با چرک یا چرکی است که در رقیق
بودن، همچون آب و در شکل، بسان خون است. گفته شده است که:
«الصدید هو الحمیم»: صدید همان حمیم است. تعبیر القیح (چرک) که در
تعریف صدید آمده، به این اعتبار است که طعم آب از حالت طبیعی عدول و
اعراض کرده است» (مصطفوی، ۶/۱۳۶۰: ۲۴۵-۲۴۶).

معناشناسی هم زمانی «صدید» مبتنی بر روابط همنشینی و جانشینی
اینک که با معناشناسی در زمانی، معنای اولیه واژه صدید و معنای بعدی آن
در طول تاریخ حیات واژه کشف شد، به معناشناسی همزمانی پرداخته و
معنای واژه را در یک مقطع زمانی قرآنی مورد بررسی قرار می‌دهیم.
«صدید» از ماده «صَدَّ» یک بار در قرآن کریم به کار رفته است. شاید
بتوان گفت که استعمال اندک آن در زبان قرآنی، دلالت بر منحصر بودن آن

به حوزه معنایی خاص دارد و همچنین هیچ واژه‌ای هم چون «صدید» نمی‌تواند در این بافت قرآنی، نقش صدید را ایفا کند. صدید در قرآن کریم با واژگانی باهم‌آیی دارد که در مجاورت آن‌ها، ماهیت ذاتی خود را به خوبی توصیف می‌کند. واژگان همنشین و جانشین صدید، وجوه معنایی و مؤلفه‌های معنایی آن را به تصویر می‌کشند و اختصاص داشتن صدید را به یک حوزه معنایی خاص نشان می‌دهند. بنابراین با بررسی واژگان همنشین و جانشین می‌توان به معنای دقیق صدید دست یافت.

این پژوهش، بر اساس فرایند همنشینی و جانشینی به بررسی و تحلیل معنایی صدید پرداخته است. از واژگان همنشین صدید به «خَاب»، «جبار»، «عنید»، «یُسْقَى»، «ماء»، «یتجرع» و از کلمات جانشین آن به «حمیم» و «غساق» اشاره کرده است تا از رهگذر این دو فرایند، معنای دقیق صدید حاصل شود.

واژگان همنشین «صدید»

خَاب

«خَاب، یَخِيبُ، خَيْبَهُ» به معنای از دست رفتن خواسته و مطلوب است (راغب، ۱۴۱۲: ۳۰۰). بعضی از مفسران «خَاب» را به معنای «هَلَك» تفسیر کرده‌اند (قرطبی، ۱۳/۲۰۰۶: ۶۱۴). اصل این ماده، دلالت بر یأس و محرومیت بعد از رجاء و امید دارد. این ماده، گاه افاده گرسنگی، خسران و کفر و گاه افاده محرومیت و ممنوعیت می‌کند (مصطفوی، ۳/۱۳۶۰: ۱۷۳-۱۷۴).

در برخی از آیات قرآن کریم، هر جا صحبت از دروغ بستن به خدا و ظلم

به آیات الهی و توهین به پیامبران باشد، عذاب عاملان آن با لفظ «خَاب» ترسیم شده است:

(وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ) (ابراهیم/۱۵): و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی ناامید شد.
 (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ) (طه/۶۱): موسی به آن‌ها گفت: «وای بر شما، به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی (سخت) هلاک می‌کند و هر که دروغ بندد، نومید می‌گردد».

(وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا) (طه/۱۱۱): و چهره‌ها برای آن (خدای) زنده پاینده خضوع می‌کنند و آن کس که ظلمی بر دوش دارد نومید می‌ماند.

اما خداوند متعال در سوره ابراهیم برای عاملان اهانت به پیامبران به لفظ «خَاب» بسنده نکرده، بلکه واژه دیگری در جوار «خَاب» به نام «صدید» در ساختار قرآنی به کار گرفته است تا مکمل «خَاب» و دلالت معنایی دیگری داشته باشد. ارتباط معنایی «خَاب» با «صدید» در آیات مورد بحث از این منظر است که کلمه «خَاب» بر امر معنوی دلالت دارد، ولی واژه «صدید» بر امر محسوس دلالت می‌کند تا دگرگونی حالات روحی و جسمی را به کمک امور معقول و محسوس به تصویر بکشد. با «خَاب» درون را و با «صدید» برون کافران را متحول و دگرگون می‌نماید. (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ)، (مِنْ وَّرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ) (ابراهیم/۱۵، ۱۶). دو آیه مذکور در پاسخ به عمل کافرانی است که خواستار اخراج پیامبران از سرزمینشان بودند و با این درخواست نابخردانه به پیامبران اهانت کردند.

کلمه «خَاب» در آیات فوق در ساختار ماضی ظاهر شده است تا دلالت بر

تحقق قطعی و حتمی کند. آغاز عذاب با لفظ «خاب» که دال بر عذاب حتمی دنیوی است، دلالت معنایی دیگری را نیز به ذهن متبادر می‌کند که عذابی سخت‌تر، طولانی‌تر و مداوم‌تر (عذاب اخروی) در انتظار کافران و متکبران است که با آیه ۸۸ سوره نحل (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ): کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا باز داشتند به (سزای) آن که فساد می‌کردند، عذابی بر عذابشان می‌افزاییم، و آیه ۳۴ سوره رعد ارتباط معنایی دارد: (لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ): برای آنان در زندگی دنیوی عذاب است و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست.

جَبَّارٌ و عنید

واژه جَبَّارٌ ده بار در قرآن کریم به شکل‌های الجَبَّارُ (حشر/۲۳)، جَبَّارٍ (ق/۴۵)، (هود/۵۹)، (ابراهیم/۱۵)، (غافر/۳۵)، جَبَّاراً (مریم/۳۲، ۱۴)، (قصص/۱۹) و جَبَّارِينَ (مائده/۲۲) و (شعراء/۱۳۰) به کار رفته که فقط یک مورد آن (الجَبَّارُ) در مور قادر لایزال و نه مورد دیگر درباره زورگویان، ظالمان و سرکشان است.

«جَبَّارٌ» از ماده «ج ب ر» مأخوذ شده و به معنای قهر و غلبه و اصلاح به کار رفته است (راغب، ۱۴۱۲: ۱۸۳). اصل جبر، اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت. این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود، بیان‌گر یکی از صفات بزرگ اوست که با نفوذ و اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می‌پردازد و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنی مذمت را دارد و به گفته راغب به کسی گفته می‌شود که می‌خواهد نقصان و کمبود خود را

با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست جبران کند (مکارم شیرازی، ۲۳/۱۳۷۴: ۵۵۴).

اما واژه «عنید» در قرآن کریم بسامد کمتری نسبت به «جَبَّار» دارد که سه بار به صورت عَنِید (هود/ ۵۹)، (ابراهیم/ ۱۵)، (ق/ ۲۴) و یک بار به شکل عنیداً (مدثر/ ۱۶) ظاهر شده است. در دو مورد با «جَبَّار» و یک مورد با «كَفَّار» هم‌نشین شده است.

لفظ «عنید» از ماده «ع ن د» گرفته شده و «عَنْدَ، يَعْنُدُ، عُنُوداً عَنِ الطَّرِيقِ، أَيْ: عَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ»، یعنی از راه منحرف شد. «عَنْدَ، يَعْنُدُ، عُنُوداً أَيْ: خَالَفَ وَرَدَّ الْحَقَّ وَهُوَ يَعْرِفُهُ»، یعنی با این که حق را می‌شناخت، با آن مخالفت کرد و آن را نپذیرفت (جوهری، ۲۰۰۹: ۸۱۶). عرب می‌گوید: «شَرُّ الْأَبْلِ الْعَنِيدُ، الَّذِي يَخْرُجُ عَنِ الطَّرِيقِ»: بدترین شتر، شتری است که از مسیر خارج می‌شود (طبری، ۱۳/۲۰۰۱: ۶۱۶).

اصل این ماده، به معنای مخالفت با حق، با وجود علم و آگاهی به آن است. ناگفته نماند که مفاهیم: عصیان، مخالفت، مجاوزت، طغیان، تجبر و انکار از مصادیق این ماده است (مصطفوی، ۸/۱۳۶۰: ۲۸۸). لذا در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم که فرمود: «كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٌ مَنْ أَبِي أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: جبار عنید کسی است که از گفتن لا اله الا الله ابا کند. در حدیثی از امام باقر (ع) نیز می‌خوانیم: «العَنِيدُ الْمُعْرِضُ عَنِ الْحَقِّ»: عنید کسی است که از حق روی گردان شود. بنابراین «جَبَّار عنید» در آیه (وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ)، کسی است که از راه حق اعراض و انحراف و به غیر راه حق گرایش دارد (مکارم شیرازی، ۱۰/۱۳۷۴: ۳۰۴). همان طور که هم‌نشینی «عنید» با «جبار» دلالت بر رابطه معنایی بین آن دو دارد و وجه معنایی اعراض و انحراف در هر دو واژه مشترک است. بنابراین

همنشینی عنود و صدود «العنود الصدود» (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۱) دال بر وجه معنایی مشترک میان این دو واژه در متون دینی دارد. از آن جا که مخالفت با حق و پیروان آن و معارضه با عاملان دین خدا از قبیح‌ترین ردائل و پلیدترین صفات است (مصطفوی، ۱۳۶۰/۸: ۲۸۹)، می‌توان به دلالت معنایی جبار و عنید در همنشینی با صدید که پلیدترین و رذل‌ترین انسان‌ها در رفتار با خدا و عاملان او هستند، با پلیدترین و قبیح‌ترین و سخت‌ترین عذاب‌ها که صدید باشد دست یافت. از منظر دیگری نیز می‌توان به رابطه و دلالت معنایی جبار و عنید در مصاحبت با صدید پی‌برد و آن این است که واژگان جبار و عنید، معنای اعراض را در خود نهفته دارند و این معنای اعراض هم در ماده صَدَّ و هم در خود صدید به معنای نوعی آب چرکین و بسیارگندیده نیز وجود دارد که هر جبار عنیدی از آن اعراض و اکراه دارد. در واقع رابطه معنایی دقیقی بین عمل و پاداش در همنشینی این واژگان به چشم می‌خورد که قرآن کریم از آن با «جزاء وفاقاً» (نبا/ ۲۶)، تعبیر کرده است.

يُسْقَى

«يُسْقَى» از ماده «س ق ی» به معنای آب دادن است (ابن فارس، بی‌تا/ ۳: ۸۴). این ماده در ساختار قرآنی هم در موضع اکرام (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا) (انسان/ ۲۱) و هم در موضع اهانت و تحقیر و عذاب (تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ) (غاشیه/ ۵)، به کار رفته است. دلالت معنایی «يُسْقَى» در آیه (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ) این است که انسان در اوج تشنگی در آتش طاقت فرسای جهنم، آبی به او نوشانده می‌شود که در نهایت آلودگی و تعفن است تا انسان به زشتی گناه خود (توهین به پیامبران) پی ببرد. در

واقع‌نوشاندن مستمر «ماء صدید» بیانگر این است که گناه این قدر بزرگ است که عذابی اینچنین در انتظار عاملان آن است. علاوه بر آن، فعل مجهول «یُسْقَى» دلالت‌های معنایی دیگری نیز دارد که در فهم مفردات آیه مذکور و تفسیر آن ما را مساعدت می‌نماید.

همان‌طور که فعل «خاب» بدون فاصله زمانی بعد از طلب گشایش و فتح در جهت عذاب دنیوی کافران تحقق حتمی یافت که حتی ساختار آیه (عدم وجود فاصله بین استفتحوا و خاب) نیز به این دلالت اذعان دارد، حذف فاعل در فعل «یُسْقَى» نیز می‌تواند همچون «خاب» بر تسریع زمان وقوع عذاب دلالت داشته باشد. به این معنا که هیچ فاصله زمانی بین خاب و نوشیدن صدید نیست و عذاب در کوتاه‌ترین زمان اتفاق می‌افتد.

فعل مجهول «یُسْقَى» می‌تواند دلالت معنایی مشترک دیگری با «خاب» داشته باشد. از آن‌جا که «خاب» یک فعل باطنی است و بر عذاب روحی دلالت دارد، حذف فاعل در ساختار مجهولی نیز دلالت بر توهین دارد و توهین نیز مشتمل بر عذاب روحی است که از این منظر می‌تواند وجه معنایی مشترک دیگری با «خاب» در سطح روابط معنایی در هم‌نشینی با «صدید» داشته باشد.

ماء

آب در ساختار قرآنی در حوزه‌های معنایی متفاوت به کار رفته است. گاه این آب مایه حیات و رویش است: (فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (اعراف/۵۷): و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای (از خاك) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم باشد که شما متذکر شوید.

و گاه هم چون صدید و حمیم مایه عذاب و شکنجه است: (وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ) (محمد/۱۵).

در این پژوهش، نویسنده قصد دارد از آبی سخن بگوید که به حوزه معنایی عذاب اختصاص دارد. آب یکی از نعمت‌های الهی است. چون جهنم در برگیرنده عذاب و حرارت و آتش است و ذکر عذاب با لفظ ماء که یکی از نعمت‌هاست با جهنم تناسب ندارد، قرآن کریم با لفظ صدید تمام معانی زیبا و حیاتی که از آب استنباط می‌شود را دور می‌کند.

يَتَجَرَّعُ

«جَرَاعَ الْمَاءِ يَجْرَعُ»: آب را جرعه جرعه نوشید. «تَجَرَّعَ الْمَاءُ»: آب را به سختی نوشید (راغب، ۱۴۱۲: ۱۹۲). «يَتَجَرَّعُ» از باب تَفْعُلُ است. یکی از معانی باب تَفْعُلُ، مطاوعه و اثر پذیری از باب تَفْعِيلُ است. بنابراین عبارت «جَرَعْتُهُ فَتَجَرَّعَ» به این معنی است که هرگاه آب را به او نوشاندم، بدون مخالفت، آن را جرعه جرعه نوشید (مصطفوی، ۲/۱۳۶۰: ۸۶). واژه «تَجَرَّعَ» به طور غالب با واژه‌هایی با هم‌آیی دارد که دلالت بر غم و اندوه و سختی می‌کنند. در نهج البلاغه با واژه‌های «غصه و غیظ» همنشین شده است: «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلُّ غَصَّةٍ»: هر اندوهی را جرعه جرعه نوشید (خطبه ۱۹۴)، «تَجَرَّعَ الْغَيْظَ»: خشم را اندک اندک بیاشام (نهج البلاغه: نامه ۳۱). نوشیدن مشروب به طور تدریجی غالباً بیان گر لذت بخش بودن آن است تا انسان از جرعه جرعه نوشاندن آن، لذت مستمر و دائمی ببرد. ولی واژه «یتجرع» در مصاحبت صدید، خلاف عادت را بیان می‌کند که بافت متنی، عامل بروز این معنا شده است. آب گندیده و چرکین را جرعه جرعه نوشیدن به معنای عذاب تدریجی است. بنابر گفته‌های فوق، واژه «صدید» در

مجاورت و همنشینی با «یتجرع» به عنوان یکی از همنشین‌های توصیفی، دلالت معنایی خود را از طریق این ماده فعلی و با استعمال آن در باب تفاعل - که دلالت بر نوشیدن تدریجی صدید و اجباری و مستمر بودن آن و مهم‌تر از این موارد، تدریجی بودن عذاب دارد- به وضوح بیان می‌کند. شایان ذکر است واژه «يَتَجَرَّعُ» که هم‌چون صدید، یک بار در قرآن کریم ذکر شده و در موضع عذاب به کار رفته، در زبان قرآنی به صدید اختصاص دارد تا دلالت معنایی صدید را به نحو احسن نشان دهد.

واژه «يَتَجَرَّعُ» از جمله واژگان همنشینی است که صدید در پیدایش آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. در «تجرع» نوعی سنگینی و کندی وجود دارد که به بیزاری و اکراه فرا می‌خواند. این سختی با شدت در قدرت جیم و تکرار راء است و حرف اصطکاکی عین هم نوعی لرزش حسی ایجاد می‌کند و این ساخت آوایی نمایان‌گر دشواری ورود آب چرکین است (صالح، ۱۹۹۷: ۳۳۶).

واژگان جانشین صدید

انتخاب واژگان جانشین از طریق مؤلفه‌های معنایی مشترک، تشابه معنایی، ساختارهای مشابه و داشتن همنشین‌های مشترک امکان‌پذیر است. بنابراین اهتمام به ویژگی‌های مذکور، گامی مؤثر در تعیین جانشین‌های هر واژه است که با دستیابی به معنای یکی از آن‌ها، معنای واژه دیگر به سهولت حاصل می‌شود.

حمیم

حمیم از ماده «حَمَمٌ»، بیست بار در قرآن کریم به کار رفته است که چهارده بار

در معنای آب بسیار جوشان و گرم و شش بار در معنای دوست بسیار صمیمی و مهربان استعمال یافته است:

(ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ) (دخان/۴۸): آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش فرو ریزید.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) (یونس/۴): و کسانی که کفر ورزیده‌اند به (سزای) کفرشان شربتی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.

(وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا) (معارج/۱۰): و هیچ دوست صمیمی از دوست صمیمی (حال) نپرسد.

«حَمَّ» در معانی متفاوتی از جمله: سیاهی، حرارت، نزدیکی و حضور، نوعی از صدا و قصد کردن به کار رفته است که واژه قرآنی حمیم به معنای آب بسیارگرم و یحوموم به معنای دود سیاه و دوست بسیار صمیمی از همین ماده است (ابن فارس، بی تا/۲: ۲۳-۲۴).

اصل این ماده به معنای حرارت شدید نزدیک به جوشیدن است و اطلاق حمیم بر دوست صمیمی به اعتبار حرارت و گرمای محبت و دوستی و علاقه شدید است. حمیم چیزی است بسیارگرم از جنس آب که بر امری معنوی چون عذاب مطلق دلالت دارد و یا مشتمل بر حرارت معنوی است آن گونه که در صدیق وجود دارد (مصطفوی، ۲/۱۳۶۰: ۳۳۵-۳۳۶).

واژه حمیم در حوزه معنایی کفر، عذاب، نار و جهنم به کار رفته است که از این نظر با صدید مؤلفه و حوزه معنایی مشترک دارد و از آن جا که به قول علامه مصطفوی، حمیم بر عذاب مطلق دلالت می‌کند، صدید نیز بر عذاب تدریجی مقرون به مرگ که در مفاهیم همنشین توضیح داده شد، دلالت دارد. هر دو همنشین مشترک اسمی (ماء) و فعلی از ماده «سقی» در قالب

مجهولی با دلالت معنایی اهانت به کار رفته است و از آن جا که حمیم از شدت حرارت قابل نوشیدن نیست، صدید نیز از شدت بدبویی و تعفن قابل بلعیدن نیست. بنابراین با این توصیف‌ها، واژگان صدید و حمیم کارکرد مشترکی دارند که ما را در جانشینی حمیم به جای صدید رهنمون می‌سازد. زبیدی «صدید و حمیم» را به عنوان مترادف به کار برده است (زبیدی، ۱۹۹۴/۸: ۲۶۸). از پیامبر (ص) درباره صدید در آیه (و یُسْقَى مِنْ مَاءِ صَدِيدٍ) سؤال شد. او فرمود: «إِذَا شَرِبَهُ قَطَعَ أَمْعَاءَهُ» چون آن را بنوشد، روده‌ها و اعضای درونی او را قطعه قطعه می‌کند (طبری، ۱۳/۲۰۰۱: ۶۲۰). با این توصیفی که پیامبر از صدید فرمودند، واژه صدید در مولفه معنایی پاره کردن روده‌ها و اعضای درونی با حمیم (وَسُقُوا مَاءَ حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ) (محمد/۱۵)، مؤلفه معنایی مشترک دارد و به عنوان جانشین حمیم معرفی می‌شود.

غَسَّاق

ماده «غسق» در بافت قرآنی به شکل‌های غَسَّاق (ص/۵۷)، (نبا/۲۵)، غَسَّق (اسراء/۷۸)، غاسق (فلق/۳) در معانی زیر به کار رفته است: «غَسَّقُ اللَّيْلِ»: شدت ظلمت و تاریکی شب است و «غاسق» به معنای شب تاریک و «غَسَّاق» در قرآن کریم (لَا يَدُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا)، (إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا) (نبا/۲۴، ۲۵)، (هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ) (ص/۵۷)، همان صدید یا قیح غلیظ (چرک غلیظ) است (طبری، ۲۰/۲۰۰۱: ۱۲۸) و یا چیزی است که از پوست جهنمیان فرو می‌ریزد (راغب، ۱۴۱۲: ۶۰۶. ابن فارس، بی‌تا/۴: ۴۲۵) و یا آن چه که از گوشت کافران از صدید و چرک و تعفن خارج می‌شود، غَسَّاق نام دارد (صابونی، ۳/۱۹۸۱: ۶۲). همنشینی

«غسق» با «الجرح» تأییدی بر معنای غساق به معنای چرک و تعفن است؛ «عَسَقَ الْجُرْحُ»: سَأَلَ مِنْهُ مَاءً أَصْفَرُ: آبی زرد از آن (زخم) جاری شد. پس، «الغساق» به معنای «المُتِن» (آب بسیار گندیده و بدبو) است (جوهری، ۲۰۰۹: ۸۴۸. فیروز آبادی، ۲۰۰۸: ۱۱۸۸. فراهیدی، ۲۰۰۳: ۳/۲۸۰).

اصل ماده غسق بر تاریکی دلالت دارد. خواه در امور مادی یا در امور معنوی باشد. در امور مادی مانند: «غسق الليل»: شب تاریک شد و یا «غسق الجرح»: هرگاه زخم بدبو شود و چرک از آن خارج شود. اما تاریکی‌هایی که بر قلب نازل می‌شود معنوی است. ظلمت معنوی اقتضای شر، گمراهی، انحراف و کفر می‌کند. احاطه تاریکی‌های معنوی بر قلب در آخرت مجسم می‌شود. غساق همان آب تیره و مکدری است که از زلالی و روشنی عاری و از جنس عالم آخرت است. ظلمت و تاریکی‌ای که در مقابل نور قرار دارد و منبع تمام تیره بختی‌ها و عذاب‌ها در آخرت است (مصطفوی، ۲۰۱۳: ۷/۱۳۶۰ - ۲۶۹ - ۲۷۰).

بنابراین معنای هسته‌ای ماده «غسق» تاریکی و سیاهی است که در واژه غساق نیز به نحوی نهفته است. از همنشینی «عَسَقَ» با «الجرح» نیز این معنا اثبات می‌شود؛ یعنی وقتی که زخم چرک کرد، سیاه و تیره می‌شود و بوی متعفنی از آن خارج می‌شود. پس مؤلفه تعفن که بعد از سیاهی و تیرگی زخم حاصل می‌شود، در اثر باهم‌آیی «غسق» با «الجرح» قابل اثبات است.

پیامبر درباره غساق فرموده است: «لَوْ أَنَّ دَلْوًا مِنْ غَسَاقٍ يُهْرَاقُ فِي الدُّنْيَا لَأَتَتْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا» (طبری، ۲۰۰۱: ۲۰/۱۳۰): اگر یک دلو از غساق در دنیا ریخته شود، اهل دنیا را بدبو و متعفن خواهد کرد. با استناد به فرموده پیامبر (ص) مهم‌ترین مولفه معنایی غساق، بدبویی و تعفن است که از این نظر با صدید وجه معنایی مشترک دارد. تعلق غساق (فَدُّوْا فَلَئِنْ نَزَيْدَكُمُ إِلَّا

عَذَابًا) (نبا/ ۳۰) و صدید (وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ) (ابراهیم/ ۱۷)، به حوزه معنایی واحد (عذاب اخروی) و داشتن مولفه معنایی مشترک (تعفن و بدبویی) و تشابه صرفی (اسم مبالغه و نکره بودن) در قرآن از دلایل اثبات جانیشینی غساق به جای صدید است.

نتیجه‌گیری

- بررسی معناشناختی ماده «صَدَّ» نشان می‌دهد که مشتقات فعلی و اسمی این ماده در زبان قرآن به حوزه معنایی دین راه یافته است و با واژگان: کفر، ایمان، نفاق، فسق، ظلم و ضلالت واحدهای هم حوزه را تشکیل می‌دهد.

- بررسی معناشناختی نشان می‌دهد که ماده «صَدَّ» در بافت قرآنی و بر اساس رابطه همنشینی با واژه «ایمان» تقابل معنایی و با الفاظ: کفر، ظلم، فسق، نفاق و ضلالت مترادف معنایی دارد.

- ماده «صَدَّ» در قرآن کریم از انصراف و روی گردانی عادی و ظاهری فراتر رفته و با واژگان همنشین خود در یک حوزه معنایی قرار گرفته است که می‌توان از آن به کفر تعبیر کرد.

- واژه «صدید» مشتق از «صَدَّ» قبل از نزول قرآن کریم کاربردی نداشته است، بلکه ساختی کاملاً قرآنی دارد که در ساختار قرآنی با واژگان همنشین: خاب، جبار، عنید، یُسْقَى، ماء و یَتَجَرَّعُ و با واژگان جانشین: حمیم و غساق در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرد.

- بررسی واژگان همنشین و جانشین صدید نشان می‌دهد که صدید مایعی است که سخت‌ترین عذاب‌های روحی و جسمی در عالم آخرت را به تصویر می‌کشد. مایعی که کافران با اکراه و اجبار آن را می‌نوشند و آن‌ها را تا آستانه مرگ نزدیک می‌کند، اما به مرگ نمی‌انجامد تا کافران در عذاب

تدریجی و مستمر باشند.

پی‌نوشت‌ها

1. Herder
2. Humboldt
3. Ipsen
4. Porzig
5. Wiesgerber
6. Jost Trier

۷. در ترجمه آیات از ترجمه فولادوند استفاده شده است.

منابع

- القرآن الکریم، مترجم: محمد مهدی فولادوند، تهران: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۶ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ سوم، مشهد: به نشر، ۱۳۸۲ ش.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، الطبعة الاولى، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۰ م.
- ابن الطفیل، عامر، الدیوان، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹ م.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، الدار التونسیه للنشر، بی‌تا.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ هـ.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ هـ.
- ازهری، محمد بن احمد، ۲۰۰۱، تهذیب اللغة، محقق: عبد السلام محمد نجار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انیس، ابراهیم، ۱۹۸۴، دلالة الالفاظ، الطبعة الخامسة، الناشر: مکتبه الانجلو المصریه.
- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه: احمد آرام، چاپ نهم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳ ش.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، الوجوه و النظائر فی القرآن العظیم، الطبعة الاولى، دبی: مرکز جمعه الماجد للثقافة و التراث، ۲۰۰۶ م.

- پالمر، فرانک، **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**، ترجمه: کورش صفوی، چاپ ششم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱ ش.
- جوهری، ابونصر اسماعیل، **تاج اللغة و صحاح العربیه**، القاهره: دار الحدیث، ۲۰۰۹ م.
- دهقانپور، علیرضا و زیلا بخشی، **معناشناسی احسان در قرآن**، پژوهشنامه معارف قرآنی، ش ۱۷، ۱۳۹۳ ش.
- ذبیانی، نابغه، **الدیوان**، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۳ م.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت: دار العلم و الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- روبینز، آر، **اچ، تاریخ مختصر زبان شناسی**، ترجمه: محمد علی حق شناس، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴ ش.
- زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس فی شرح القاموس**، کویت: التراث العربی، ۱۹۹۴ م.
- زمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، الطبعة الثالثة، بیروت: دار المعرفه، ۲۰۰۹ م.
- ساغروانیان، جلیل، ۱۳۶۹، **فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی**، مشهد: نشر نما.
- سامرائی، فاضل صالح، **لمسات بیانیه فی نصوص من التنزیل**، الطبعة الثالثة، عمان: دار عمار للنشر، ۲۰۰۳ م.
- صابونی، محمد علی، **صفوه التفاسیر**، الطبعة الرابعة، بیروت: دار القرآن الکریم، ۱۹۸۱ م.
- صادقی، هادی و شعبان نصرتی، **الگوی تفکر قرآنی بر اساس معناشناسی همزمانی**، فصلنامه علمی- پژوهشی ذهن، ش ۴۸، ۱۳۹۰ ش.
- صالح، صبحی، **مباحث فی علوم القرآن**، الطبعة العاشره، بیروت: دار الملايين، ۱۹۷۷ م.
- صفوی، کوروش، **درآمدی بر معنا شناسی**، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۲ ش.
- طبری، محمد بن جریر، **تفسیر الطبری جامع البیان عن تأویل آی القرآن**، الطبعة الاولى، القاهره: دار هجر، ۲۰۰۱ م.

- عامری، لبید بن ربیعہ، **الديوان**، الطبعة الاولى، بيروت: دار الكتاب العربي، ۱۹۹۳ م.
- عیسی، عنتره بن شداد، **الديوان**، بيروت: مطبعة الآداب، ۱۸۹۳ م.
- عسکری، ابو هلال، **الفروق اللغويه**، القاهرة: دار العلم و الثقافة، بی تا.
- عسکری، ابو هلال، **الوجوه و النظائر**، الطبعة الاولى، القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية، ۲۰۰۷ م.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، **كتاب العين**، بيروت: دار الكتب العلمية، ۲۰۰۳ م.
- فیروزآبادی، مجد الدین، **القاموس المحيط**، قاهره: دار الحديث، ۲۰۰۸ م.
- قرشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۰۷ ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسه دار الرساله، ۲۰۰۶ م.
- کالر، جانانان، ۱۳۷۹، **فردینان دو سوسور**، ترجمه: کورش صفوی، تهران: هرمس
- کندی، امرؤالقیس بن حجر، **الديوان**، الطبعة الخامسة، بيروت: دار الكتب العلمية، ۲۰۰۴ م.
- گیررتس، دیرک، **نظریه‌های معنانشناسی واژگانی**، مترجم: کورش صفوی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۳ ش.
- مختار عمر، احمد، **علم الدلالة**، الطبعة الخامسة، القاهرة: عالم الكتب، ۱۹۹۸ م.
- مزبان، علی حسن، ۱۳۹۴، **در آمدی بر معنانشناسی در زبان عربی**، ترجمه فرشید ترکاشوند، تهران: انتشارات سمت.
- مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: بنگاه ترجمه، ۱۳۶۰ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴ ش.

Abstract

The Diachronic and Synchronic Semantic Fields and Semantics of "Sadda" and "Sadid" in the Holy *Quran*

Ebrahim Ahmadi*
Morteza Ghaemi**

One of the main components of semantics is the semantic field in which the exact meaning of words is determined. Semantic fields can be used to understand the Holy *Quran* more comprehensively. This analytical- descriptive study tends to find collocations of Sadda, and investigate the diachronic and synchronic semantic fields of Sadda and Sadid in the Holy *Quran*. The study asks with what semantic fields Sadda can be associated. Also, it asks which collocation can determine better the semantic fields of Sadda and Sadid. The study believes that the semantic fields of Sadda include the Arabic collocations of Sadda which have the meaning of disbelief, oppression, hypocrisy and debauchery. It becomes evident that Sadid as the nominative form of Sadda has facilitated the identification of the semantic fields of Sadda. Apart from identification of the semantic fields of Sadda, the study also discusses the diachronic and synchronic semantic fields and semantics of Sadid in the Holy *Quran*.

Keywords: Semantic Field, Sadda, Sadid, Diachronic, Synchronic

* PhD in Arabic Language and Literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan

ebrahim.ahmadi53@yahoo.com

** Faculty Member, Department of Arabic Language and Literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan

morteza_ghaemi@basu.ac.ir (Corresponding Author)